

Scarcity as a choice: Islamic Approach

Ali Reza Lashkari*

Abstract

The subject of what and how to choose in the last two centuries in the humanities, and especially in economics, has an expanding scope and has affected more areas of social knowledge. In economics, the concept of scarcity has accepted the most impact by the How to define choice. The overall structure and content of the economy in its new intellectual system is completely dependent on the definition of the concept of choice. In other branches of human sciences, concepts such as control of choice and regulation of human behavior have received more and more attention from scientists. This article, after discussing the meaning of choice in conventional economy and its consequent scarcity, examines the meaning of choice in Islamic economy and its impact on the concept of scarcity with the method of document analysis using the content analysis method. The article concludes that human behavior in any intellectual system cannot be separated from the end and purpose of behavior. In the Islamic view, man and the world are created in the direction of perfection and closeness to God, and all the prerequisites and requirements for this movement are embedded in the system of creation. Selection and scarcity, in this context, have a different meaning from the meaning accepted in orthodox economics and in accordance with the view of caliphate and man's representation of God and his responsibility.

Keywords: choice, resources, desire, need, goal, scarcity .

Classification JEL: A13, D91, I31, P52.

* PhD, Assistant Professor, Department of Economics, Research Institute of Social Sciences, Research Institute of Hawzah and University, Qom, Iran / alilashkari@rihu.ac.ir

کمیابی بمثابة انتخاب رویکرد نقادانه اسلامی^۱

علیرضا لشکری*

چکیده

در دو قرن اخیر در علوم انسانی، و به ویژه اقتصاد، موضوع چگونگی و چرایی انتخاب، دامنه رو به گسترشی داشته و حوزه‌های بیشتری از دانش اجتماعی را متأثر کرده است. چگونگی و چرایی تعریف انتخاب در دانش اقتصاد بیشترین تأثیر را بر شکل‌گیری مفهوم کمیابی داشته و بدین ترتیب شاکله کلی اقتصاد در منظومه فکری نوین خود مرهون تعریف انتخاب است. در شاخه‌های دیگر علوم انسانی نیز با عنایت به مفهوم انتخاب، مفاهیمی مانند کنترل انتخاب و تنظیم‌گری رفتار انسان بیش از پیش مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است. این مقاله با روش بررسی اسنادی و با استفاده از روش تحلیل محتوا، پس از بحث در مورد معنای انتخاب در اقتصاد متعارف و کمیابی مترتب بر آن، در جستجوی معنای انتخاب در اقتصاد اسلامی و تأثیر آن بر مفهوم کمیابی و در نتیجه جایگاه آن در شکل‌گیری مباحث تولید و توزیع می‌باشد. این مقاله نتیجه می‌گیرد رفتار انسان‌ها در هر نظام فکری نمی‌تواند گسسته از غایت و هدف رفتار در آن نظام باشد. در نگرش اسلامی، انسان و جهان، غایت‌مند و در راستای کمال و قرب به خداوند آفریده شده است و تمامی مقدمات و لوازم و مواهب این حرکت در نظام خلقت تعبیه شده است و انتخاب و کمیابی، در این چارچوب، معنایی متفاوت از معنای پذیرفته‌شده در اقتصاد رایج و متناسب با دیدگاه جانشینی انسان و مسئولیت‌پذیری او دارد.

واژگان کلیدی: انتخاب، منابع، خواسته، نیاز، هدف، کمیابی

طبقه‌بندی JEL: A13, D91, I31, P52

۱. این مقاله مسخرج از طرح مشترک پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی (سمت) تحت عنوان "اقتصاد بخش عمومی (۱) با رویکرد اسلامی" می‌باشد.

* دکترای تخصصی، استادیار، گروه اقتصاد، پژوهشکده علوم اجتماعی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران
alilashkari@rihu.ac.ir

۱. مقدمه

مفهوم انتخاب در دوره جدید علوم اجتماعی و انسانی به مثابه جان‌مایه بررسی رفتارهای انسان می‌باشد و منازعات پیرامون آن همچنان رو به گسترش است و زمینه‌های گوناگون اقتصادی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی آن مورد بحث و بررسی اندیشمندان این عرصه‌ها قرار دارد. جایگاه محوری و اساسی این مفهوم در دانش اقتصاد رابرت ماندل^۱ را بر آن داشته که در مقدمه خود بر انسان و علم اقتصاد چنین تعبیر کند: «اقتصاد علم انتخاب است» (بوکانان، ۱۳۹۰) همچنین، گریگوری منکیو می‌نویسد: «اقتصاددانان به مطالعه نحوه تصمیم‌گیری خانوارها و بنگاه‌ها می‌پردازند: مردم چگونه تصمیم می‌گیرند، چگونه و تا چه حد اقدام به انجام کاری می‌کنند» (منکیو، ۱۳۹۱، ص ۴).

انتخاب از این رو اهمیت محوری دارد که هنگام انتخاب کالاها و خدمات مورد علاقه خود معمولاً مجبور می‌شویم چیز دیگری را از دست بدهیم که آن هم مورد علاقه ماست. انتخاب مستلزم از دست دادن چیز دیگری است و به تعبیر دقیق‌تر هر انتخابی دارای هزینه‌ای (هزینه فرصت) است. بدین ترتیب، انتخاب می‌تواند نسبت به وضعیت رفاه و کامیابی فرد دستاوردهای متفاوتی داشته باشد و از این رو، دانش اقتصاد چگونگی انتخاب افراد و شناسایی بهترین انتخاب را در مرکز بررسی‌های خود قرار داده است.

چنان‌که به تفصیل خواهد آمد، کمیابی در اقتصاد متعارف به عنوان مشکل اصلی اقتصادی انسان، به شدت از منطق انتخاب و تعریف آن متأثر است. مسئله مهم در اقتصاد اسلامی این است که آیا کمیابی در مفاهیم تحول‌یافته آن، از جمله کمیابی نسبی، مشکل اقتصاد تلقی می‌شود؟ اساساً منطق انتخاب در اقتصاد اسلامی مقتضی چه سنخ از کمیابی می‌تواند باشد؟

۲. انتخاب و کمیابی در اقتصاد متعارف

همان‌طور که یک خانواده با انبوهی از تصمیمات مواجه است، جامعه نیز گریزی از تصمیمات بی‌شمار ندارد. برای نمونه، جامعه باید تصمیم بگیرد کدام مشاغل ضروری‌اند و چه کسانی توان انجام آن را دارند (منکیو، ۱۳۹۱، ص ۳). از آنجاکه جامعه منابع لازم برای تولید همه کالاها و خدمات را ندارد، باید تصمیم بگیرد کدام کالاها و خدمات را تولید کند. این کمبود منابع در اقتصاد، کمیابی^۲ نام گرفته است. در نتیجه، برخی اقتصاددانان بزرگ مانند پل ساموئلسون اقتصاد را بر پایه کمیابی تعریف کرده‌اند: «علم اقتصاد، مطالعه چگونگی استفاده جوامع از منابع کمیاب برای تولید کالاها و خدمات ارزشمند و توزیع

1. Robert Mandel

2. scarcity

آنها در بین افراد مختلف است (ساموئلسون و نوردوس^۱، ۲۰۱۰، ص ۴). انتخاب، در قامت مفهومی محوری در نظریه اقتصادی، در طی مراحل رشد و تکامل خود با متأثرکردن مفاهیمی مانند کمیابی، به بنیانی برای تعریف اقتصاد شد. تحولات مفهومی واژه‌های «اقتصاد» و «کمیابی» به‌نحوروشن‌تری این تأثیر را نشان می‌دهد.

۳. تحولات مفهومی اقتصاد

تعریف اقتصاددانان نسل‌های قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از اقتصاد تفاوت‌های اساسی با تعریفی دارد که امروز از اقتصاد ارائه می‌شود.

۳-۱. تعریف اقتصاد پیش از مارشال

در دوره‌ای که کمیابی به‌صورت کمیابی مطلق مطرح بود و هنوز مفهوم کمیابی نسبی ارائه نشده بود، اسمیت اقتصاد را علم ثروت ملل می‌دانست. پیش از اسمیت، مرکانتیلیست‌ها، منشأ و منبع اصلی ثروت اقتصادی را فلزات گران‌بها (طلا و نقره) می‌دانستند. به‌همین دلیل، سیاست‌تراز مثبت بازرگانی را تجویز می‌کردند. فیزیوکرات‌ها، در تقابل با تفکر مرکانتیلیستی، منشأ اصلی ثروت را زمین و محصولات کشاورزی می‌دانستند. دکتر کنه می‌نویسد: «کشاورزی، سرچشمه تمام ثروت‌های دولت و همه افراد ملت است».

از نظر اسمیت، کار به‌عنوان سرچشمه حقیقی ثروت هر ملت است؛ «کار سالانه هر ملت، مایه اولی و اساسی است که تمامی اشیای موردنیاز و مفید را فراهم می‌آورد و آن ملت آنها را به مصرف می‌رساند و شامل محصول مستقیم کار و تمام چیزهایی است که به‌وسیله آن از خارج خریداری می‌نماید» (اسمیت، ۱۹۶۵، ص ۴۳۵ به نقل از تفضلی، ۱۳۷۲، ص ۸۹). موضوع اصلی اقتصاد از نظر اسمیت، مانند تمامی تعاریف پیش از او، افزایش ثروت مردم و جامعه بود. اسمیت در کتاب خویش به‌دنبال شناخت مکانیسم‌هایی است که «درآمد و ثروت جامعه» یا به‌عبارتی رشد اقتصادی را بهبود می‌بخشد. تعریف جان استوارت میل هنوز حاوی نگرشی اجتماعی به اقتصاد است. «علمی که به تولید و توزیع ثروت می‌پردازد، تاآنجا که به قوانین طبیعت بشری بستگی دارد». یا در تعبیری دیگر، «علمی که به قوانین اخلاقی یا روانی تولید و توزیع ثروت مربوط می‌شود» (میل، ۱۸۴۴، ص ۹۴).

1. Samuelsson and Nordhaus

۳-۲. تحول مفهوم کمیابی؛ بنیانی برای تعریف اقتصاد

مفهوم کمیابی در مراحل نخستین پیدایش آن مربوط به دوره‌ای است که اقتصاد در قالب رشد و توسعه و افزایش ثروت جامعه مطرح بوده است. مالتوس از نخستین اندیشمندانی بود که آن را براساس دو موضوع نیازهای غذایی جامعه و رضایتی تعریف کرد که از تأمین این نیازها حاصل می‌شود. بنابراین، میان نیازها و رضایت‌مندی رابطه‌ای برقرار است. این رابطه یا برابری نیازها و منابع تأمین آن، و یا بیشتربودن منابع نسبت به نیازها (وفور) یا کمتربودن منابع نسبت به نیازها (کمیابی) را نشان می‌دهد (داود، ۲۰۰۹، ص ۳).

نکته این است که هنوز نیاز (نیازهای غذایی) امری واقعی است و واحد برآورد آن نیز جامعه انسانی است. مشکلی که کمیابی برای اقتصاددانان مطرح می‌کرد این بود که بهره‌برداری از منابع کمیاب برای رشد اقتصادی و درحالی‌که نیازهای انسان به‌طور تصاعدی افزایشی است، شاید به تخلیه منابع بینجامد. چنین نگرانی در مورد منابع زمین و محیط زیست هنوز در میان نومالتوسی‌ان وجود دارد و ازسوی آنان دنبال می‌شود.

اما این نگرش به کمیابی، همراه با تغییر بینش اقتصاددانان و تغییر رویکرد آنان از جامعه به فرد نیز دچار تحول شد و مسئله و مشکل اقتصادی از نیازهای جامعه به نیازهای فرد انتقال یافت. خواهد آمد که، در نگرش نوین اقتصادی، فرد محور بوده و مرکز رفاه اقتصادی است. بنابراین، مفهوم کمیابی نیز بر مبنای خواسته‌ها و نیازهای فردی تعریف شد. تعریف والر اس از ثروت اجتماعی یا کالاهای اقتصادی شاهدهی گویا برای بیان جایگاه ویژه نیاز فردی در مفهوم کمیابی است. والر اس از واژه ثروت اجتماعی، «همه چیز» (مواد یا غیر مواد) را منظور داشته است. هرچیز که کمیاب باشد؛ یعنی از یک سو برای مردم مفید باشد و از سوی دیگر در اندازه‌ای محدود در دسترس ما باشد (والراس، ۱۹۲۶، ص ۶۵). مفهوم مفیدبودن، ایده اقتصادی را به مفهوم «نیاز» پیوند می‌زند؛ زیرا منظور والر اس از مفیدبودن ظرفیت تأمین یک احتیاج و نیاز^۱ است. منظورش از محدودبودن هم خارج نمودن و استثناکردن کالاهایی است که هرکدام از ما به اندازه‌ای که همه تمنیات (خواسته‌ها)^۲ را تأمین کند (مثل آب و هوا) داشته باشیم. چنین کالاهایی را نمی‌توان ثروت اجتماعی نامید. تنها کالاهای کمیاب ثروت اجتماعی‌اند.

والراس یادآوری می‌کند که کمیابی دارای سه پیامد مهم است: نخست، کالاهای مفید که محدودیت در مقدار دارند کالاهایی مقتضی و شایسته^۳ هستند. این پیامد در نظریه مالکیت

1. want

2. Desires

3. Appropriate

اهمیت زیادی دارد؛ دوم، چیزهای مفید قابل ارزشیابی و مبادله هستند و می‌توانند براساس قیمت بازار مبادله شوند؛ سوم، چیزهای مفید قابلیت دارند تولید و چندبرابر شده و بازتولید شوند؛ از این رو مطالعه تولید در اقتصاد امری مهم می‌باشد.

رویکرد والراس به کمیابی مورد قبول اقتصاددانان معاصر وی قرار گرفت و چنان‌که خواهد آمد، توسط رابینز در تعریف اقتصاد اشراب شده و تعریف مارشال از اقتصاد کنار نهاده شد. در تعریف مارشال، اقتصاد علمی است که عوامل و اسباب رفاه مادی را مطالعه می‌کند. این تعریف، به دلیل اینکه تنها درآمد حاصل از کار را شامل شده و تولید هر چیزی (مانند موزیک و ادبیات) را در بر نمی‌گیرد که مادی صرف نباشد، بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی را کنار می‌نهد. کارگر عاملی تولیدی است حتی زمانی که طبق گفته اسمیت برای تولید کالاهای مادی استفاده نشود. در نظر رابینز اقتصاد همیشه با رفاه مادی مرتبط نیست (رابینز، ۱۹۸۴، ص ۹) و از این منظر با مارشال مخالف است که اقتصاد را با تأمین رفاه مادی بشر مرتبط می‌داند.

رابینز در تعریف اقتصاد، مفهوم کمیابی را در اقتصاد می‌گنجاند. او معتقد بود برای اینکه مشکلی، مشکل اقتصادی باشد باید دارای دو مشخصه باشد: یکی خواسته‌ها و منظورهای بی‌پایان و دیگری کمیابی منابع و ابزار تحقق خواسته‌ها (مونتانی، ۱۹۸۷، ص ۲۵۳-۲۵۴). اکنون می‌توان به تعریف رابینز از اقتصاد با ملاحظه روند یادشده توجه کرد: «اقتصاد علمی است که رفتار انسان را به عنوان رابطه‌ای بین اهداف و وسایل کمیاب که دارای کاربردهای جایگزین هستند، مورد مطالعه قرار می‌دهد» (رابینز، ۱۹۸۴، ص ۱۶). در تعریف رابینز مشکل اصلی اقتصاد هنوز کمیابی است؛ اما اکنون کمیابی در فضای خواسته‌ها و تمایلات فرد، به جای جامعه، ترسیم می‌شود. در این تصویر تعارض میان نیازهای اجتماعی دیده نمی‌شود؛ بلکه این خواسته‌ها و نیازهای یک فرد است که در تعارض با هم قرار گرفته و فرد ناچار از انتخاب برخی و ترجیح خواسته‌ای بر خواسته دیگر است. در این تصویر از آنجا که تأمین همه نیازهای فرد به دلیل کمیابی منابع ممکن نیست، فرد می‌تواند خواسته‌های مرجح را جایگزین خواسته‌های دیگر کرده و بیشترین رضایت و مطلوبیت را تحصیل کند. بدین ترتیب، کمبود، معنای جدیدی پیدا کرده و کمیابی نسبی^۱ نام گرفت و کمیابی پیشین، کمیابی مطلق^۲ خوانده شد. نکته اساسی در فهم مفهوم کمیابی نسبی در واژه «جایگزینی» و البته انتخابی است که در این جایگزینی باید صورت پذیرد. اکنون آنچه در مرکز دقت و توجه قرار می‌گیرد، عمل تخصیصی یا توزیعی انسان‌ها در صورت وجود کمبود نسبی است (داود، ۲۰۰۹، ص ۳).

1. Relative Scarcity

2. Absolute Scarcity

قابلیت جایگزینی در شرایط محدودبودن زمان و دیگر اسباب دستیابی به اهداف اهمیت پیدا می‌کند. اگر اهداف مراتب مختلفی از اهمیت را دارا باشند، منابع باید برای تولید کالاها و خدماتی به کار روند که اهداف مراتب بالاتر را محقق کند. به‌دیگرسخن، رفتار انسان به‌طور ضروری، شکلی از انتخاب به خود می‌گیرد. هر عملی که مشتمل بر زمان و منابع کمیاب برای دستیابی به هدفی از میان اهداف باشد، مستلزم صرف‌نظر (هزینه کردن) دیگر اهداف است (رابینز، ۱۹۸۴، ص ۱۴). ناگزیری انتخاب در جهان حاضر، هنگامی که به محدودیت منابع پیوند می‌خورد، به همه اعمال انسانی جنبه اقتصادی می‌دهد؛ زیرا اعمال انسان مشروط به رفتارهای جایگزین یا استفاده جایگزین هستند (رابینز، ۱۹۸۴، ص ۲۸).

از منظری دیگر آنچه موجب می‌شود خواسته‌های بی‌شمار و نامحدود انسان زمینه‌ساز اقتصادی شدن انتخاب و فعالیت‌های انسان شود ناهمخوانی آن با محدودیت منابع است. از این منظر، مسئله این است که منابع محدود چگونه تخصیص داده شوند تا بهترین نتیجه ممکن حاصل شود. در چارچوب این نگرش، بهترین نتیجه براساس تعریفی تشخیص داده می‌شود که از هدف فعالیت‌های اقتصادی انسان ارانه می‌شود. به‌دیگرسخن، «تعیین هدف» می‌تواند مبنایی برای ارزش‌گذاری بهترین وضعیت برای انتخاب از میان گزینه‌های مختلف باشد.

۴. هدف انسان از فعالیت اقتصادی

یک بعد مهم در کمیابی، خواسته‌های بی‌شمار انسان است. این «بی‌شماری خواسته‌ها» ریشه در قائم‌بالذات دانستن انسان در انتخاب (فردگرایی روش‌شناختی) دارد؛ اما خواسته‌های بی‌شمار برای تعریف کمیابی کافی نیست؛ زیرا اگر کالای معینی زیاد و پاسخگوی نیازها و خواسته‌های بی‌شمار باشد، مشکل اقتصادی به‌وجود نمی‌آید. همین‌طور صرف محدودیت منابع و ابزارها، در صورتی که امکان استفاده از جایگزین وجود نداشته باشد، مشکل اقتصادی پدید نمی‌آورد. این مشکل هنگامی بروز می‌کند که در انتخاب میان اهداف متفاوت جایگزین با کمیابی منابع مواجه شویم و با انتخاب هدف و منظوری، ناچار به فداکردن هدف و منظور دیگری شویم. براساس این، رابینز هدف و انتخاب میان گزینه‌های مختلف در تخصیص منابع را به‌طور برجسته مطرح می‌کرد (رابینز، ۱۹۸۴، ص ۱۶). همین رویکرد رابینز، اهمیت هدف در انتخاب و تخصیص بهینه منابع را آشکار کرده و ریشه اختلافات پارادایمی در نظام‌های گوناگون فکری بر ملا می‌کند.

۵. بررسی انتخاب در انتخاب عقلانی

در این نگرش، انسان‌ها اگر آزاد باشند، بهترین تصمیم در مورد رفتار اقتصادی خود را می‌گیرند.

به‌دیگرسخن، براساس مراتب ترجیحات و ارزش ذهنی‌شان درمورد میزبان کالاها و محدودیت‌های موجود انتخاب خود را به‌گونه‌ای شکل می‌دهند که بیشترین خواسته و رضایت به‌دست آید. مدعیان آزادی انتخاب می‌گویند انسان‌ها حتی اگر در تصمیم‌گیری بی‌نظیر نباشند، در مورد خودشان بهترین هستند. در این نگرش، انسان‌ها، درمورد ترجیحات خود، عقل‌کل هستند و هریک از انسان‌ها به‌خوبی فکر می‌کند و به‌خوبی تصمیم می‌گیرد. این عقل‌کل‌ها قدرت فکری آلبرت اینشتین، حافظه نامحدود جدیدترین هارددیسک‌ها و اراده آهنین مهاتما گاندی را دارند (تیلر و سانستین، ۱۳۹۶، ص ۵۴). اما نکته چالش‌برانگیز، همین مفهوم انتخاب بر مبنای ارزش ذهنی و مطلوبیت نهایی است که انتخاب را امری با محاسبات بسیار دقیق می‌کند. این جنبه از انتخاب عقلایی شایسته است از دو بعد کنکاش و بررسی شود:

الف. انتخاب عقلانی به‌مثابه تبیین رفتار واقعی مردم (آیا انسان ماشینی است که انتخاب عقلایی می‌کند و رفتارهایش براساس این ذاتی اوست؟)؛

ب. آیا تبیین رفتار انسان براساس بی‌شماری خواسته‌های طبیعت نفسانی‌اش تبیینی صحیح برای رفاه و سعادت انسان است؟

۵-۱. انتخاب عقلانی تبیینی از رفتار واقعی مردم نیست

مردم در جوامع گوناگون مانند انسانی نیستند که در انتخاب عقلانی تصویر می‌شود. مردم نه‌تنها در مورد تصمیم‌های مربوط به امور روزانه خود دچار خطا و اشتباه می‌شوند که در مورد اموری که مربوط به کل عمر یا بخشی از عمرشان است، مانند ازدواج و رشته تحصیلی و یا شغل، گاه انتخاب نادرستی دارند. نرخ چاقی در آمریکا نزدیک به ۲۰ درصد است و بیش از ۶۰ درصد آمریکایی‌ها اضافه وزن دارند. بنابراین، اکثریت آمریکایی‌ها (به‌دلیل انتخاب غذاهای خوشمزه) بهترین رژیم غذایی را انتخاب نکرده‌اند. این موضوع در مورد دیگر رفتارهای پرخطر مانند سیگارکشیدن و مشروب خوردن که موجب سالانه بیش از ۵۰۰ هزار مرگ زودرس می‌شود نیز درست است. مردم برای محاسبات ساده ضرب و جمع به ماشین حساب نیاز دارند. تاریخ تولد همسر و فرزندان خود را فراموش می‌کنند و لحظه تحویل سال در حال چرت زدن هستند. مردم عقل‌کل نیستند. آنها آدم هستند (تیلر و سانستین، ۱۳۹۶، ص ۵۵). فاصله زیاد و عمیق نظریه انتخاب عقلایی از واقعیت، چالش بزرگ ذهنی اقتصاددانان و دانشجویان اقتصاد بوده و همین نقیصه موجب مخالفت برخی از اقتصاددانان نامی بوده است. بوکانان، سن و هیرشمن^۱، که هر سه

1. Buchanan, Sen, Hirschmann

از برندگان جایزه نوبل اقتصاد بوده‌اند، از جمله همین مخالفان هستند.

۵-۲. انتخاب عقلایی از منظر برخی اقتصاددانان

۵-۲-۱. بوکانان

بوکانان (۱۹۶۹، ص ۴۷-۶۲) در مورد این موضوع تردید می‌کند که انتخاب تصویر شده در انتخاب عقلانی انتخاب باشد. وی در این مورد به سخن آغازین رابرت ماندل در مقدمه خود بر انسان و علم اقتصاد که «اقتصاد علم انتخاب است» اشاره کرده و ادامه می‌دهد: انتخاب^۱ عبارت است از «عمل انتخاب کردن» یا «سواکردن». باید میان «انتخاب کردن» و «رفتار کردن» تمیز بگذاریم. دومی از عمل حکایت می‌کند؛ اما در آن هیچ اشاره‌ای به گزینش آگاهانه از میان گزینه‌های بدیل وجود ندارد.

رفتار^۲ می‌تواند از پیش معین شده و به همین دلیل پیش‌بینی‌پذیر باشد؛ اما، انتخاب، به دلیل ماهیت خود نمی‌تواند از پیش معین و در همان حال انتخاب باقی بماند. بنابراین، اگر علم را به معنایی که شامل پیش‌بینی‌های عقلاً ابطال‌پذیر است بدانیم، «علم انتخاب» به چیزی تناقض‌آمیز بدل می‌شود. بوکانان برای توضیح نظر خود مقولات نظریه اقتصادی را در چهار عنوان دسته‌بندی می‌کند:

یکم، گاه انتخاب در منطق انتخاب اقتصادی بررسی می‌شود. در این وضعیت منطق انتخاب به اصل اقتصادی پیشینه‌سازی فروکاسته می‌شود که مطابق آن باید واحدهای هزینه‌ها یا نهاده‌ها به گونه‌هایی با یکدیگر برابر شوند. این اصل اقتصادی در عمومی‌ترین معنای خود انتخابگر را در فرایندهای انتخاب راهنمایی می‌کند، بدون آنکه مستلزم آن باشد که ترتیب ترجیحات خود را در مورد ترکیب محصول تعیین کند یا قیود مربوط به منابع را که باید در چارچوب آنها فعالیت کند، مشخص کند. آنچه این نظریه در خود دارد، عبارت است از ریاضیات پیشینه‌ها و کمینه‌ها.

دوم، گاه انتخاب را در نظریه اقتصادی به مثابه علم انتزاعی رفتار اقتصادی مورد توجه قرار می‌دهیم. در این مرحله انتخابگر دارای انگیزه خاص و رفتاری است که از قوانین عقلاً پیش‌بینی‌پذیر پیروی می‌کند. آنچه در این مرحله شاهد هستیم رفتار است، نه انتخاب. رفتاری که صادر می‌شود در تطابق با الگوهای تحمیل شده به واسطه اصول موضوعه علم نظری است. گویی کنش‌گر برنامه‌ریزی شده است تا در پاسخ مستقیم به محرک‌ها رفتار خاصی از خود بروز دهد. علم

1. choice

2. behavior

انتزاعی رفتار اقتصادی هیچ نشانی از منطق محض انتخاب ندارد. اگر روابط مبادله‌ای درونی میان «کالاها» در توابع مطلوبیت کاملاً تصریح شوند، رفتار به‌طور مجرد کاملاً پیش‌بینی‌پذیر می‌شود. اگر در منطق انتخاب، انتخاب کردن و بدیل‌های آن تنها در ذهن انتخاب‌گر وجود دارد، در علم انتزاعی رفتار اقتصادی، خود انتخاب موهوم و خیالی است؛ زیرا علم انتزاعی رفتار اقتصادی، دنیای «در صورت ثبات سایر شرایط»^۱ است. اقتصاددان از طریق این عبارت مدلی نظری را می‌سازد که در آن کنش‌گران از بروز رفتار غیراقتصادی بازداشته می‌شوند.

سوم، علم پیش‌گویانه رفتار اقتصادی: در اینجا علم انتزاعی رفتار اقتصادی به استنتاج گزاره‌ها یا فرضیات عقلاً ابطال‌پذیر محدود می‌شود. اکنون تنها زمانی می‌توانیم پا را فراتر نهاده و به ساحت علم پیش‌بینی‌کننده وارد شویم که این فرضیات در دنیای واقعی در معرض آزمون تجربی واقعی قرار گیرند. در شرایط جدید، پیش‌فرض «در صورت ثبات سایر شرایط»، جایگاهی ندارد تا دانشمند را محافظت کند. اقتصاددان باید بکوشد داده‌ها را به‌گونه‌ای تحصیل کند که بتواند نتایج انتخاب‌های حقیقی انجام‌شده از سوی مشارکت‌کنندگان را در بهترین حالت خود بازتاب دهند تا براساس نتایج حاصله پیش‌بینی رفتار اقتصادی صورت گیرد. اما مسئله این است که رفتار اقتصادی مستتر در انتخاب‌های افراد در جهان واقعی، در بسیاری از موارد، می‌تواند در عمل، غرق در ملاحظات غیراقتصادی بوده و همه آن چیزی را بر باد دهد که در علم انتزاعی در مورد اقتصادی بودن انتخاب مورد اتمام بود.

چهارم، علم «رفتارگرایانه» اقتصاد: بوکانان رویکرد چهارم را به رویکرد رفتارگرایان و مرتبط با اثر هربرت سیمون^۲ و همکاران او اختصاص می‌دهد. یک رویکرد رفتارگرایانه نسبتاً متفاوت، متضمن تلاش برای تعیین عناصر غیراقتصادی است که به محاسبه انتخاب فرد وارد می‌شوند. این رویکرد در شکل‌دهی به الگوهای انگیزشی از بینش روان‌شناختی کمک می‌گیرد. در نتیجه این رویکرد می‌تواند با آسان‌گیری در مورد محدودیت‌های وضع‌شده بر توابع مطلوبیت فردی آسان‌گیری کند و یا آنها را اصلاح نماید یا در غیر این‌دو صورت می‌تواند چارچوب مطلوبیت‌بنیاد را کنار نهد.

بدین ترتیب، بوکانان انتخاب مطرح در انتخاب عقلانی، به دلیل اینکه عوامل غیراقتصادی مؤثر را بر شرایط انتخاب نادیده می‌گیرد، برای ترسیم انتخاب واقعی و همچنین، رفتار واقعی اقتصادی انسان‌ها کافی نمی‌داند.

1. ceteris paribus

2. Herbert Simon

۵-۲-۲. آمارتپاسن

از نظر آمارتپاسن اقتصاد در قرون اخیر آنچنان تحول یافته که انگیزه انسانی را بسیار تنگ‌نظرانه توصیف می‌کند تا با چیزهایی مانند حسن نیت یا عواطف اخلاقی درهم نیامیزد. این امر عادی نبوده و تعجب‌آور است؛ زیرا اقتصاد قاعدتاً باید با مردم واقعی سروکار داشته باشد. حال مشکل می‌توان باور کرد که مردم واقعی یک‌سره از حوزه آزمون این سؤال سقراطی که می‌پرسید «چگونه باید زندگی کرد؟» برکنار باشند.

در واقع، اقتصاد دارای دو منشأ است: یکی از این دو منشأ به اخلاق نظر داشته و دیگری را می‌توان مرتبط با مهندسی نامید. از نظر سن، هیچ توجیهی برای جدا کردن اقتصاد از اخلاق وجود ندارد. در این حوزه دو نکته محوری وجود دارد که از نظر اقتصاد اساسی هستند. نکته نخست، مسئله انگیزه انسانی و پیوند آن با این پرسش مهم اخلاقی که «انسان چگونه باید زندگی کند؟» می‌باشد. نکته دوم، به سنجش ما از آنچه در سطح جامعه انجام می‌گیرد و به سعادت جامعه انسانی مربوط می‌شود. «هرچند سعادت برای یک فرد به تنهایی مطلوب است، اما عملی شدن آن برای یک ملت یا برای دولت-شهرها زیباتر و مقدس‌تر است». برآورد از نقطه مطلوب نباید تنها بر پایه مفهوم کارایی اقتصادی صورت گیرد و باید بیشتر متوجه جنبه اخلاقی قضیه باشد و دیدگاه وسیع‌تری از «سعادت» را مدنظر قرار دهد (سن، ۱۴۰۰، ص ۴).

منشأ دیگر علم اقتصاد که به رویکرد مهندسی مرتبط است، دارای این ویژگی است که بیشتر به مسائل منطقی توجه دارد تا به غایت‌های نهایی و پرسش‌هایی از این نوع که چه چیز موجب «سعادت بشر» است و یا اینکه «چگونه باید زندگی کرد؟». در این رویکرد، غایت‌ها نسبتاً بدون ابهام و به‌سادگی، مفروض شده‌اند و مسئله اصلی فقط یافتن وسیله‌ای مناسب برای رسیدن به آنهاست. رفتار انسان عمدتاً مبتنی بر انگیزه‌هایی ساده فرض می‌شود که می‌توان آنها را به‌آسانی تعریف کرد. نظر وی آن است که اقتصاد مدرن به دلیل فاصله‌ای که میان آن و اخلاق به وجود آمده تضعیف شده است (سن، ۱۴۰۰، ص ۸).

سن می‌پرسد چرا باید عقلانی بودن منحصراً تعقیب نفع شخصی به معنای حذف تمام دیگر اهداف تعریف شود؟ این ادعا که حداکثر کردن نفع شخصی غیرعقلانی نیست، ممکن است اصلاً مهمل نباشد؛ اما این استدلال که هرچیز جز حداکثر کردن نفع شخصی باید غیرعقلانی به حساب آید کاملاً شگفت‌انگیز (و مستلزم طرد نقش اخلاق در تصمیم‌گیری‌های واقعی) است. اینکه خودخواهی فراگیر را یک واقعیت به شمار آوریم، شاید اشتباهی بیش نباشد؛ اما این که خودخواهی را ملاک عقلانیت بدانیم، واقعاً مهمل است.

از نظر سن، اگر رفتار واقعی انسان‌ها تحت تأثیر ملاحظات اخلاقی قرار گیرد (تأثیر بر کردار انسانی یکی از جنبه‌های محوری اخلاق است)، آنگاه واضح است که ملاحظات مربوط به اقتصاد پیش‌بین نیز موضوعیت پیدا کند. در واقع، اگر ملاحظات اخلاقی هیچ‌گاه رفتار واقعی انسان‌ها را متأثر نمی‌کرد، بذل عنایت به مبحث اخلاق کاری عبث بود (سن، ۱۴۰۰، ص ۱۶).

به نظر می‌آید سن رابطه یک‌طرفه تئوری اقتصادی فارغ از اخلاق و رفاه را صحیح ندانسته و رابطه اخلاق و اقتصاد را دوطرفه می‌داند و از این رو از طریق اخلاق می‌توان بر رفتار و فعالیت اقتصادی تأثیر گذاشت. در نتیجه باید چنین تأثیری در تئوری اقتصادی لحاظ شود. حوزه‌های حق و آزادی و محیط زیست در این ارتباط اهمیت می‌یابند و باید مورد توجه قرار گیرند.

۵-۲-۳. آلبرت. ا. هیرشمن

هیرشمن با اشاره به تمایزی که آمارتیا سن و دیگران میان ترجیحات اولیه و ترجیحات ثانویه گذاشته‌اند، نکته‌ای مهم در مورد موضوع انتخاب را مطرح می‌کند. وی تفاوت این دو نوع ترجیح را چنین بیان می‌کند که اقتصاد به‌طور سنتی با ترجیحات (اولیه) یعنی ترجیحات عاملان در هنگام خرید کالاها و خدمات سروکار داشته است و فرایندهای روان‌شناختی و فرهنگی پیچیده‌ای که در ورای انتخاب‌های بازار نهفته است معمولاً در حوزه کار روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان محسوب می‌شود (هیرشمن، ۱۳۸۶، ص ۸۷).

فرایندهای شکل‌گیری انتخاب و ترجیح باید برای اقتصاد اهمیت داشته باشد. نقطه آغاز این فرایند مشاهده سرشت انسان است. انسان می‌تواند از امیال و ترجیحات ابراز شده خود فاصله بگیرد و از خود بپرسد آیا واقعاً این ترجیحات اولیه را ترجیح می‌دهد؟ انسان می‌تواند ترجیحاتی ایجاد کند که با ترجیحات اولیه‌اش متفاوت باشد. هری فرانکفورت^۱ استدلال کرد که این توانایی فاصله گرفتن از خویشتن، منحصر به انسان است؛ ولی در همه انسان‌ها وجود ندارد. وی کسانی که این توانایی را ندارند «هوسران» نامید؛ یعنی موجوداتی که کاملاً و بی‌هیچ اندیشه و دغدغه‌ای در چنگال هواوهوس خود اسیرند. به‌راحتی می‌توان دریافت که بین تغییر ترجیح و مفهوم فراترجمیح رابطه نزدیکی وجود دارد؛ زیرا تنها با تغییر در رفتار واقعی انتخاب می‌توان از وجود فراترجمیحات اطمینان حاصل کرد.

اکنون می‌توان بین دو نوع تغییر ترجیح تمایز قائل شد: یک تغییر براساس اندیشه استوار است و به‌دنبال تشکیل فراترجمیحی رخ می‌دهد که با ترجیح معمول و موجود در تضاد است؛ ولی برخی

1. Harry Frankfurt

تغییرات ترجیح بدون ایجاد عامدانه فراتر جیح رخ می‌دهد (بلهوسانه). اینها همان تغییرات مورد تأکید اقتصاددانان هستند شامل تغییرات سلیقه ناگهانی، بدون تأمل، پراکنده، ناشی از تبلیغات و معمولاً کوچک (هلو به جای سیب). سلیقه تقریباً به معنای ترجیحی است که درباره آن بحث نمی‌کنید. سلیقه‌ای که درباره آن بحث می‌کنید، یک ارزش است نه سلیقه. وقتی تغییر ترجیحی پس از ایجاد یک فراتر جیح رخ می‌دهد، مسلماً در درون فرد که به دو پاره تقسیم شده بحث و جدل بسیاری رخ داده است. چنین تغییری معمولاً نشان‌دهنده تغییر ارزش است (هیرشمن، ۱۳۸۶، ص ۸۸-۸۹).

بنابراین، درک اینکه الگوی وسیله-هدف و هزینه-منفعت نمی‌تواند همه جنبه‌های فعالیت و تجربه انسانی را پوشش دهد، اهمیت فزاینده‌ای یافته است. وی به منظور واقعی ترک کردن گفتار اقتصادی لحاظ عناصر مهمی است که تحت عنوان اخلاق، روح مدنی، اعتماد، رعایت معیارهای بنیادین اخلاقی و غیره را به خود گرفته است. درباره اینکه هر نظام اقتصادی برای کارکرد خود به این عنصر نیاز دارد اتفاق نظر گسترده‌ای وجود دارد؛ اما الگوی سنتی معتقد بود این عناصر نباید مورد توجه قرار گیرند؛ زیرا تا هنگامی که منفعت فرد کاملاً در نظر گرفته شود، جامعه می‌تواند بدون اتکا به نیکوکاری (قصاب و نانوا) به فعالیت ادامه دهد. به دیگر سخن، نظم اجتماعی وقتی به جای عشق و نیکوکاری بر منفعت استوار باشد مطمئن‌تر است.

هیرشمن در نقد الگوی سنتی معتقد بود عرضه منابعی همچون عشق یا روح عمومی ممکن است به جای کاهش به افزایش مصرف آنها منجر شود. افزون‌براین، گاه، عدم استفاده از منابع، مانند سخن گفتن به زبان خارجی، مانع از نقصان آنها نمی‌شود. افزون‌براین، هر چه اهتمام نظام اجتماعی به روحیه جمعی کمتر باشد، عرضه روحیه جمعی کمتر می‌شود. ریچارد تیت‌ماس^۱، جامعه‌شناس بریتانیایی، بر مبنای این پویایی ضعف، معتقد است نظام اجتماعی ایالات متحده اعتبار خود را که در واقع، بر رفتار مدنی و احترام به برخی معیارهای اخلاقی به میزانی بسیار بیش از آنچه در ایدئولوژی رسمی سرمایه‌داری اعلام شده استوار است، تضعیف می‌کند (هیرشمن، ۱۳۸۶، ص ۹۷-۱۰۱). مروری بر نظرات بوکانان، سن و هیرشمن نشان می‌دهد که تبیین انتخاب بر اساس انتخاب عقلانی تبیینی از واقعیت انتخاب و رفتار انسان نیست. رفتار انسان از سنت‌ها، اخلاقیات و ارزش‌های اجتماعی تأثیر می‌پذیرد.

1. Richard Titmuss

۶. تأثیر شرایط خارجی بر انتخاب افراد و راهبرد تغییر رفتار

تیلر^۱ با تکیه بر اینکه انسان‌ها در مواردی که اطلاعات کافی ندارند در انتخاب و تصمیم‌ها دچار اشتباه می‌شوند، می‌نویسد: مطالعات زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد پیش‌بینی انسان‌ها معیوب و تحت تأثیر انواع سوگیری‌هاست. تصمیم‌گیری آدم‌ها نیز بهتر از پیش‌بینی‌هایشان نیست. همچنین، در مورد لزوم دخالت برای کاهش اشتباهات می‌نویسد: نخستین پندار نادرست در مورد انتخاب انسان‌ها امکان‌پذیر دانستن عدم اثرگذاری بر انتخاب افراد است.

پندار نادرست دوم آن است که سرپرستی همواره با جبر همراه است. برخی از سرپرستی‌های آزادمحور حتی برای آنان پذیرفتنی است که طرفدار بیشترین انتخابند. امروزه در کشورهای پیشرفته، حکومت‌ها، با استفاده روش‌های پیچیده در صدد کنترل و تنظیم رفتارهای اجتماعی هستند. آنان مقدماتی را برای این فراهم می‌کنند که شهروندان با رضایت خود رفتارهای موردنظر حاکمان را بروز دهند. آشنایی بیشتر با قواعد و قوانین حاکم بر رفتارهای انسان این امکان را برای سیاست‌گذاران داده تا رفتارها در هماهنگی با اهداف موردنظر این جوامع قرار گیرد و در هنگامه تغییر شرایط و بروز بحران‌ها پویایی‌های لازم برای حفظ انسجام و پایداری نظام اجتماعی فراهم آید. امروزه در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی، و به‌ویژه ارتباطات و رسانه، روش‌ها و تکنیک‌های پیچیده‌ای برای هدایت رفتار انسان‌ها استفاده می‌شود (نفیسی، ۱۴۰۰، ص ۱۲). در واقع، مسائل مهم امروز علوم اجتماعی از شناخت رفتار انسان‌ها تا اندازه‌ای به تغییر رفتار و هدایت آن انتقال یافته و در این مورد آنچه اهمیت اساسی دارد شناخت قواعدی است که انسان‌ها بر پایه آن، رفتارهایشان را سامان می‌دهند. در این علوم رویکردهای مختلفی در سیاست‌های تغییر رفتار شکل گرفته است.

۶-۱. رویکردهای چهارگانه رایج در سیاست‌های تغییر رفتار

این رویکردها عبارت‌اند از: الف. استفاده مستقیم از قوه سلطه، اقتدار در حکومت، اجبارهای انتظامی و مجازات‌های سنگین؛ ب. آموزش و توجیه منطقی و علمی، آگاهی‌بخشی و انتقال اطلاعات و دانش؛ ج. طراحی و تغییر در سازوکارهای ساختار هزینه-فایده؛ د. استفاده از میانبرهای ذهنی^۲، پیام‌های نیمه‌آگاهانه و فرایندهای روان‌شناختی.

این رویکردهای چهارگانه همه مفید و مورد استفاده هستند؛ اما، مطابق پژوهش‌ها، بسیاری از رفتارها را می‌توان براساس رویکرد چهارم، تبیین، پیش‌بینی و کنترل کرد. با تأملی کوتاه می‌توان

1. Thaler

2. Heuristics

فهمید که بسیاری از رفتارها و انتخاب‌های ما، نه به میزان آگاهی ما بلکه، به محاسبات هزینه-فایده ما و از سر اجبار (بیرونی) است. بسیاری از رفتارهای ما حتی آگاهانه و مبتنی بر چند قاعده مانند کسب منفعت و مبتنی بر اطلاعات قبلی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه مبتنی بر احساسات، عادت‌ها و انتظارات طرفیان، شرایط محیطی، خطاهای ادراکی و شناختی هستند (نفیسی، ۱۴۰۰، ص ۱۲).

۷. انتخاب شایسته

اگر دیدگاه انتخاب عقلایی پذیرفته نشده و نتواند اساس ساختارهای اجتماعی قرار گیرد، سوال پیش‌رو این خواهد بود که چه چیزی اساس انتخاب است یا باید باشد و معیار انتخاب چیست؟ پاسخ به این پرسش به این بستگی دارد که آیا مکانیسم انتخاب در انسان امری قهری و مبتنی بر عملکردی واقعی و حاکم بر اراده انسان دانسته شود و یا انتخاب امری آزادی و براساس تصمیم قبلی انسان تعریف شود. در صورت دوم است که عوامل مؤثر بر انتخاب انسان، اعم از درونی و بیرونی، مطرح شده و مستلزم مباحثی ارزشی در مورد معیار و اساسی برای انتخاب می‌باشد. ریشه و اساس چنین مباحثی همان اختلاف نظر مشهور مکاتب گوناگون فکری و فلسفه‌های سیاسی در مورد سعادت انسان و هدف و از فعالیت‌ها و تشکیل جامعه است. همان‌طور که آمارتیاسن با اشاره به اخلاق نیکوماخسی موضوع اقتصاد را، با توجه به ارتباط آن با ثروت، با غایت‌های انسانی مرتبط می‌داند. از نظر وی از آنجایی که علم سیاست معین می‌کند که چه باید بشود و چه نباید، غایت آن باید در برگیرنده غایت‌های دیگر علوم یعنی متضمن سعادت بشر باشد. علم اقتصاد هرچند به‌طور مستقیم با جستجوی ثروت مرتبط است، اما در مرحله‌ای عمیق‌تر با مطالعاتی پیوند خورده است که به برآورد و ارتقاء هدف‌های اساسی تری می‌پردازند (سن، ۱۴۰۰، ص ۳).

از نظر وی دورویکردی که در اقتصاد اساسی و محوری هستند نشان می‌دهند که اقتصاد را نمی‌توان از اخلاق و فلسفه سیاسی جدا کرد: نخست، انگیزه اخلاقی و چگونگی زندگی انسان مستلزم پذیرفتن این است که الزامات اخلاقی نمی‌توانند هیچ‌گونه پیامدی در رفتارهای واقعی انسان نداشته باشند؛ دوم، سنجش ما از آنچه در سطح جامعه انجام می‌گیرد تأثیر اخلاق بر اقتصاد را به‌دنبال دارد. ارسطو ضمن اینکه این موضوع را با غایت «کسب سعادت برای بشر» مرتبط می‌داند و وجهی عمومی برای آن قائل می‌شد؛ زیرا با وجود مطلوب بودن سعادت برای یک فرد به‌تنهایی، تحقق آن برای یک ملت زیباتر و مقدس‌تر است. از این منظر اخلاقی، از دستاوردهای اجتماعی، نمی‌توان به نوعی از ارزیابی اکتفا نمود که نقطه‌ای دلخواه قبل از حصول هدف غایی، مثلاً براساس معیاری همچون کارایی، را اساس قرار می‌دهد. برآورد سازگار باید بیشتر به جنبه اخلاقی قضیه توجه کند و دیدگاه وسیع‌تری از «سعادت» را در نظر داشته باشد (سن، ۱۴۰۰، ص ۴).

براساس این و با توجه به اینکه تعریف سعادت انسان و هدف غایی او در منظومه‌های فکری متفاوت است، این موضوع اساساً موضوعی درون‌پارادایمی است و هر پارادایم، منظومه فکری را براساس هستی‌شناسی پذیرفته شده انسان و سعادت او تعریف می‌کند. اگر در منظومه فکری اقتصاد لیبرالی مطلوبیت‌گرا، انتخاب عقلایی مستلزم حداکثرکردن نفع شخصی و یا مطلوبیت به‌مثابه هدف فعالیت‌های انسان تعریف شده و سعادت انسان نیز بر همین مبنا دنبال می‌شود، در منظومه‌های فکری دیگر با تغییر تعریف سعادت هدف غایی نیز تغییر خواهد کرد. چنان‌که در صورت خدشه در مطلوبیت‌گرایی، مانند آنچه رالز با تقدیم حقوق اساسی بر حداکثرکردن مطلوبیت روا داشت، نوع تحلیل اقتصاد یادشده در مورد تخصیص منابع نیز کنار نهاده شده و تحلیل و روش‌هایی متناسب با منظومه جایگزین ارائه می‌شود.

۸. پیشنهاد انتخاب و کمیابی در ادبیات اقتصاد اسلامی

مرور ادبیات اقتصاد اسلامی نشان می‌دهد موضوع کمیابی از منظر انتخاب بررسی نشده است. اما برخی اندیشمندان مسلمان به مفهوم کمیابی توجه کرده‌اند. برخی کمیابی را به‌عنوان موضوعی مستقل و برخی دیگر به شیوه اقتصاددانان متعارف (مانند رابینز) بررسی کرده‌اند. شهید محمدباقر صدر (۱۴۰۸ق، ص ۸۳۶)، اندیشمند بزرگ اقتصاد اسلامی، ضمن اشاره به مشکل کمیابی در اقتصاد سرمایه‌داری، کمیابی را مشکل اساسی اقتصاد اسلامی ندانسته و با تمسک به آیاتی از قرآن معتقد است آموزه‌های اسلام کمبود منابع طبیعت را به‌عنوان مسئله اقتصاد نمی‌پذیرد.^۱

چپرا کمیابی را در تعریف اقتصاد اسلامی لحاظ کرده است و شاخه‌ای از دانش می‌داند که به تحقق رفاه بشر از طریق تخصیص و توزیع منابع کمیاب، منطبق با آموزه‌های اسلام و بدون محدودیت بی‌جهت، آزادی فردی یا ایجاد عدم تعادل‌های اقتصاد کلان و زیست‌محیطی کمک می‌کند (۱۹۹۶، ص ۳). برخی دیگر از نویسندگان مسلمان «کمیابی» در اقتصاد اسلامی را مردود می‌دانند؛ البته این دسته بیشتر کمیابی مطلق را مورد توجه و قضاوت خویش قرار داده‌اند. فضیله و همکاران (۲۰۱۸) بیشتر کمیابی مطلق را مورد توجه قرار داده و معتقدند در نظر اسلام کمبود کالاها یا خدمات، به دلیل محدودیت منابع طبیعی موجود در کره زمین مردود است. زمین و همه مواهب آن برای بهره‌مندی انسان خلق شده و در نظام اسلامی در فعالیت‌های تولیدی کمبودی وجود ندارد و مشکل اساسی در توزیع دارایی یا ثروت و کالاها و خدمات در جامعه است.

۱. اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ * وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ * وَأَنَّا كُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (ابراهيم، ۳۲-۳۴).

اکرم خان معتقد است در قرآن به کفایت منابع برای مخلوقات تصریح شده است.^۱ بنابراین، کمبود در صورتی پدید می‌آید که استفاده نامناسبی از مواهب طبیعی اتفاق بیفتد یا توزیع نامتعادل باشد. در اقتصاد اسلامی منابع از منظر «کفایت»، و نه کمبود مطالعه می‌شود. از این منظر کمبود منابع نتیجه عملکرد نادرست بشر است و اقتصاد اسلامی با هدف اصلاح این عملکرد، به مطالعه می‌پردازد (۱۹۸۴/۱۴۰۴، ص ۵۱-۵۲).

میرمعزی میان دو مفهوم کمیابی نسبی و کمیابی مطلق تفاوت قائل شده و کمیابی مطلق را از نظر اسلام مردود دانسته ولی کمیابی نسبی را با تفسیری که رابینز داده است از دیدگاه اسلام قابل قبول می‌داند. وی در عین حال معتقد است سه تفاوت اساسی بین دیدگاه اسلام و اقتصاد متعارف وجود دارد: عدم انحصار مشکل به کمیابی، وجود مشکل عدالت و چگونگی توزیع منابع بین افراد. از سویی نیاز در اسلام بر پایه اصالت لذت و پاسخ به امیال انسان مبتنی نیست (میرمعزی، غفاری و عباسی، ۱۳۹۸).

۹. انسان در نظر اسلام و حق نیل به کمال

در نگرش اسلامی انسان موجودی متفاوت از دیگر موجودات شناخته شده است. شهید مطهری تفاوت میان انسان و دیگر موجودات را از آن جهت بیان می‌کند که در موجودات دیگر ممکن نیست موجود از خودش به مثابه یک صفت منفک شود؛ بدین معنا که برای نمونه، «سنگ» نمی‌تواند صفت سنگ بودن را نداشته باشد و یا گربه‌ای که فاقد صفت گربه‌گی باشد وجود ندارد. اما انسان موجودی است که از خودش می‌تواند منفک شود.

انسان انسانیت را در بدو تولد نداشته و باید آن را تحصیل کند. انسانیت امری است وراء زیست‌شناسی و برخلاف دیگر موجودات مرتبط با جنبه‌های زیستی و بیولوژیکی نیست (مطهری، انسان کامل، ۱۳۸۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶). ممکن است یک انسان فاقد انسانیت و آن چیزهایی باشد که ما آنها را انسانیت انسان می‌دانیم و به انسان شخصیت می‌دهد (نه آن چیزهایی که ملاک شخص انسان است). آن چیزهایی که ملاک انسانیت انسان بوده و به انسان شخصیت و فضیلت می‌دهد به دست طبیعت یا ساختمان مادی انسان ساخته نمی‌شود و صرفاً به دست خود انسان ساخته می‌شود... (مطهری، انسان کامل، ۱۳۸۳، ص ۷۱ و ۷۲). انسان در بدو تولد از نظر جسمی فعلیتی دارد؛ اما از نظر شخصیتی و انسانیت هیچ‌گونه فعلیتی ندارد. البته انسان دارای استعداد و توانمندی و ظرفیت‌های عظیمی است که تنها با حرکت ارادی و آگاهانه و همراه با مشقت و جهاد

۱. وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّللسَانِ (و در زمین کوه‌هایی را بر فرازش قرار داد و در آن خیر فراوان نهاد، و در چهار روز رزق و روزی اهل زمین را مقدر کرد که برای تمام نیازمندان کافی است) (فصلت، ۱۰).

خود انسان به فعلیت می‌رسد و اگر تلاشی برای به فعلیت رساندن این ظرفیت نکند، آن را از دست داده و فاقد صفات انسانیت و شخصیت انسانی خواهد ماند.

۹-۱. طبیعت انسان و کمال جویی

کمال‌خواهی، که همان فعلیت‌یافتن استعدادهای انسان است، یکی از گرایش‌های اصیل و مستقل و البته فطری و ذاتی انسان است که همه واجد استعداد و قوه آن بوده و انسانیت و کمال او به میزان فعلیت‌بخشیدن این استعداد می‌باشد. همه افراد بشر با وجود تمام اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی که در بینش‌ها و گرایش‌ها دارند، در یک مسئله اتفاق دارند و آن اینکه همگی خواهان کمال و خوشبختی بوده، به عبارتی به دنبال سعادت بیشترند. اگر اختلافی هست، در وهله نخست، در چیستی سعادت و کمال حقیقی است. در وهله دوم، چگونگی تحصیل این سعادت و رسیدن به قله کمال است.

۹-۲. نیاز به مثابه حق

در مورد کمیابی بیان شد که هرچیز کمیاب برای مردم هم مفید است و به میزان محدود در دسترس مردم است و منظور از مفید بودن هم ظرفیت تأمین یک نیاز است. ازسویی نیاز نیز براساس هدف انسان از فعالیت‌هایش مصداق‌های متفاوتی، هم به جهت صدق عنوان و هم به جهت رتبه، اهمیت پیدا می‌کند. بدین ترتیب، آنچه در رابطه با یک هدف مفید و نیاز تشخیص داده می‌شود، ممکن است در رابطه با هدفی دیگر غیر مفید و حتی مضر تشخیص داده شده و مفهوم نیاز بر آن صدق نکند. در دیدگاه اسلامی، که انسان به هدف نیل به کمال است، نیاز، افزون‌براینکه در این راستا معنا پیدا می‌کند، معنای خود را در قامت یک حق بازمی‌یابد. تبیین این ادعا با رجوع به حق خالق و حق انسان در مورد مواهب و امکانات صورت می‌گیرد.

۹-۳. کمال انسان متعلق اراده تشریحی خداوند

چنان‌که آمد، خداوند در نهاد انسان ظرفیت و استعداد تعالی و کمال را قرار داده و از آنجا که خداوند کامل مطلق است و همه کمالات را دوست دارد، اراده کرده - یعنی دوست دارد - که انسان با اختیار خویش به کمال برسد. به‌دیگرسخن، تعالی و تکامل اختیاری بشر متعلق اراده تشریحی خداوند قرار گرفته است. در این صورت، تکامل اختیاری انسان حق اصیل تشریحی خداوند در آفرینش آدمیان است؛ زیرا به‌همین دلیل، همه وسایل این هدف تشریحی را برای انسان مهیا کرده است. بنابراین، او نسبت به آن هدف تشریحی، یعنی تکامل اختیاری بشر، حق اصیل تشریحی دارد.

اقتضای «حق تشریعی» خداوند در این باره این است که اعمال انسان به عنوان موجودی مختار در راستای کسب رضایت او باشد. این همان تکلیف موجودات مختار در مقابل خواست و اراده خداوند است. از این رو، مخالفت با اراده خداوند تضییع حق خدا و نوعی ظلم است^۱ (طالبی، ۱۳۸۶). از اینجاست که انسان موجودی مسئول است و اختیار و انتخاب‌هایش نمی‌تواند بدون محاسبه و ملاحظه اموری واقعی و خارج از تمایلات نفسانی‌اش باشد. انتخاب‌های او باید در راستای رضایت الهی صورت بگیرد که همان طی مسیر کمال و تعالی است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه هشتم سوره مبارکه تکوین^۲ می‌نویسد: «هر انسانی از هر نعمتی که خدا به او داده بازخواست خواهد شد. برای اینکه نعمت - یعنی هر چیزی که سازگار با زندگی و کمال منعم‌علیه است، و به نوعی خیر و منفعت او را تضمین می‌کند - وقتی نعمت می‌شود که در موردی استعمالش کند که این استعمال سعادت برای او باشد، و از آن سعادت سود ببرد؛ اما اگر در خلاف آن به کار ببرد، دیگر نعمت نیست؛ هر چند که آب فی نفسه نعمت است. خدای تعالی انسان را آفریده، و غایت و هدف نهایی از خلقتش را که همان سعادت او و منتهی درجه کمال اوست تقرب عبودی به درگاه خود قرار داده، همچنان که در قرآن می‌فرماید: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.^۳ و خدای سبحان تمامی آنچه مایه سعادت اوست و از آن در سلوکش به سوی غایتی که برای آن خلق کرده منتفع ساخته، و آن عبارت است از همه نعمت‌های ظاهری و باطنی که در اختیار او نهاده و استعمال این نعمت‌ها به طریق خداپسندانه که انسان را به غایت مطلوبش برساند همان طریقی است که آدمی را به غایت و هدف از خلقتش می‌رساند که همان اطاعت است، و استعمال آنها به طور دلخواه و بدون در نظر گرفتن اینکه این نعمت‌ها وسیله‌اند نه هدف، گمراهی و بریدن از هدف است، و این خود معصیت است (طباطبایی، ۱۳۷۸، ص ۶۰۳).

از تبیین بیان شده می‌توان، از سوی دیگر، به حق دیگری پی برد که می‌تواند حق طبیعی انسان نامیده شود. بدین ترتیب که به طور کلی، حق را به لحاظ نوع فاعل می‌توان به «حق خدا» و «حق انسان» تقسیم نمود. در مقابل حق خدا که مورد اشاره قرار گرفت توجه به تکامل از زاویه حق مردم نیز می‌تواند مفید و راهگشا باشد.

۹-۴. حق تکامل به عنوان حق طبیعی و منشأ پیدایش آن

«حق طبیعی» به حقی گفته می‌شود که به دلیل ظرفیت‌های طبیعی، که در انسان وجود دارد، به او

۱. وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا (سجده، ۲۲).

۲. ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.

۳. الذاریات، ۵۶.

نسبت داده می‌شود، نه به دلیل ویژگی‌هایی که انسان‌ها در پرتو عنوانی ثانوی، مثل کارمند یا کارگر بودن واجد آنها می‌شوند (طالبی، ۱۳۸۶). براساس این تعبیر، منشأ حقوق طبیعی خالق طبیعت بشر است. بنابراین، منشأ حقوق طبیعی هم خداوند است. مفهوم «حق انسان» را می‌توان از مقایسه رابطه او با کمال واقعی مورد انتظاری که در اثر انتخاب و انجام فعالیت‌هایی دانست که نیل به تعالی و کمال را به دنبال دارد (طالبی، ۱۳۸۶)؛ یعنی از آنجاکه هدف از خلقت انسان نیل به کمال است و استعدادهای لازم برای نیل به چنین هدفی در انسان قرار داده شده است این حق برای انسان به وجود می‌آید که لوازم و نیازهای تأمین چنین هدفی نیز در دسترس او باشد. بنابراین، نتیجه می‌شود حق انسان است خداوندی که در انسان استعدادهای نیل به هدفی را آفریده، مجموعه نیازهای فعلیت یافتن این استعدادها را نیز تأمین نماید.

۹-۵. عدالت خداوند در مورد حق انسان

عدالت خداوند در حوزه نیازهای تکاملی انسان بدین معناست که خداوند این نیازها را در نظام خلقت برای همه انسان‌ها فراهم نموده و حق هر فرد را در این مورد به او داده است. بنابراین، وضعیتی که در آن برخی از مردم از این نیازها محروم باشند، وضعیت ناعادلانه و نافی حق طبیعی انسان‌ها محسوب می‌شود. اقتضای قول به عدالت خداوند این است که چنانچه کمبودی در این مورد وجود داشته باشد از ناحیه نظام خلقت نبوده و به نوع عملکرد انسان و جامعه انسانی به وجود آمده است.

در همین ارتباط، در قرآن مجید هدف از ارسال انبیا و تشکیل حکومت از سوی آنان نیز تأمین عدالت اعلام شده است.^۱ البته، همان‌طور که آیه شریفه دلالت دارد، اجرای عدالت، افزون بر آنکه نیازمند ساختارهای عادلانه اجتماعی است، به خواست و اراده مردم و آحاد جامعه می‌تواند شکل گرفته و برپا شود. از این رو، در آیه شریفه، اقامه قسط از سوی مردم دانسته شده است. اقتضای چنین رویکردی در نظام اقتصادی اسلامی تقدیم تأمین حق و عدالت در ساختار اجتماعی بر کسب مطلوبیت‌ها و خواسته‌های فردی است. چنین رویکردی از این حیث که تأمین برخی حقوق اساسی را در ساختار اجتماعی ضروری می‌داند با رویکرد رالز یکسان است.

۱۰. نتایج: کمیابی در معنای اسلامی

در رویکرد اسلامی، انسان ماهیت ثابت ندارد و با انتخاب‌ها و اعمال خود در حال شکل دادن به شخصیت و هویت خود است. انسان موجودی در حال شدن است و ماهیتی ایستا ندارد. از این رو،

۱. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید، ۲۵).

انسان موجودی مسئول هم هست. خداوند در نظام خلقت خویش امکاناتی را در اختیار انسان گذاشته تا با استفاده از آن قابلیت‌هایی را فعلیت بخشیده و شخصیت و هویت خود را ارتقا و تعالی بخشد و مسیر تکاملی خود را طی نماید. او باید در نوع بهره‌برداری از این امکانات پاسخگو هم باشد. از این رو، هر آنچه که موجب عدم استفاده شایسته از مواهب موجود در خلقت مانند اسراف و تبذیر باشد کفران نعمت است. شکر نعمت هم استفاده نعمت‌ها و امکانات در موضع شایسته خود می‌باشد.

با استفاده درست از منابع و امکانات، پیمودن مسیر کمال میسر است. این امر به معنای این است که انسان در انتخاب خویش باید دقت و وسواس داشته باشد. در این صورت کمیابی در اقتصاد اسلامی به این معناست که چنانچه از امکان و نعمتی به نحو صحیح و در جای مناسب استفاده نشود، فرصتی برای پیمودن مسیر کمال از دست رفته است. بدین ترتیب، در این نگرش، هزینه فرصت به معنای استفاده از امکانات در بهترین استفاده جایگزین است و چون بهای منابع، کمال انسان است هزینه فرصت نیز براساس این سنجیده می‌شود. بنابراین، کمیابی نسبی در این دیدگاه به معنای این است که منابع تنها برای استفاده در مسیر کمال کافی هستند و در صورت استفاده نامناسب و انتخاب نادرست کفایت منابع از دست خواهد رفت.

در نتیجه انسان‌ها برای اینکه از منابع بهترین استفاده را ببرند باید با تشخیص درست نیازهای خود بهترین انتخاب‌ها را داشته باشند. اگر همه انتخاب‌ها در طول زندگی درست باشند انسان به کمال رسیده و انسان کامل تحقق یافته و هدف از خلقت او محقق می‌شود. هر چه با انتخاب‌های نادرست از چنین وضعیتی فاصله بیفتد کمتر به هدف نزدیک شده و در واقع به همان اندازه منابع را هدر داده‌ایم.

براساس کمیابی منابع در اقتصاد متعارف، به دلیل کافی نبودن منابع، اساساً هدف قابل تحقق نیست و تنها تلاش می‌شود تا حد ممکن به آن نزدیک شویم (حداکثرکردن منفعت). انتخابی که زمینه‌ساز حرکت به سوی هدف است نیز، نه براساس ملاک بیرونی که تنها مبتنی بر خواسته‌ها و تمایلات درونی فرد شکل می‌گیرد.

ارزش مبادله‌ای کالاها و خدمات متأثر از انتخاب برای حداکثرکردن مطلوبیت تعیین می‌شود. اگر انتخاب برای رفع نیازهای واقعی (نیازهای کمال‌ساز) انجام شود، ارزش مبادله‌ای منابع، کالاها و خدمات در این راستا تعیین می‌شود. از این رو برخی منابع و کالاها و خدمات فاقد ارزش مبادله‌ای خواهند بود. اکنون قابل تصور است از آنجاکه مسئله در اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی یکسان نیست و هرکدام، برحسب منظومه فکری خود، مشکل را متفاوت از دیگری شناسایی می‌کند، راه‌حل‌های متفاوت نیز ارائه می‌نماید. کارایی اقتصادی، که در اقتصاد متعارف، حل مشکل

تخصیص بهینه منابع در حوزه تولید را، بدون توجه به توزیع عادلانه دنبال می‌کند، نمی‌تواند مشکل منظومه اقتصاد اسلامی را حل کند که عدم دسترسی به نیازهای بنیادین برای کرامت و کمال انسان است. حل مشکل، و کارایی، در نظام اقتصادی اسلام تخصیص از طریق توزیع منابعی است که حقوق عامه مردم را تضمین کند و از این رو تولید از توزیع عادلانه گسسته نیست. چنان‌که در روایتی از امام موسی کاظم آمده است: «خداوند هیچ نوع و گونه‌ای از اموال را به حال خود رها نکرده است؛ بلکه همه را تقسیم کرده و به هر صاحب حقی، خاص باشد یا عام، و فقیران و مسکینان و هر صنف و دسته‌ای از مردم، حقش را داده است. سپس فرمود: اگر عدالت در میان مردم اجرا شود، بی‌نیاز خواهند شد. سپس فرمود: عدالت شیرین‌تر از عسل است و تنها کسی می‌تواند عدالت ببرد که بتواند به خوبی به آن عمل کند»^۱ (الکلبینی، ج ۱، ص ۵۴۲). در این روایت تفکیکی میان گستره فعالیت‌های اقتصادی و توزیع کارکردی و تأمین حقوقی صورت نگرفته است که همه فعالان را بی‌نیاز می‌کند و برخورداری از حق، شامل همه مراحل پیش از تولید و تولید و بازتوزیع می‌شود. براساس تفاوت‌های بیان شده می‌توان گفت انتخاب در دو منظومه اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی، با وجود اشتراک در نام، آنقدر تفاوت دارند که می‌توانند دو مفهوم متفاوت تلقی شوند. این تفاوت‌ها می‌تواند در مواردی مانند اهداف، افق انتخاب، ملاک‌های انتخاب، کفایت منابع، اصالت فرد/ اصالت فرد و جامعه، دیگرخواهی، و قابلیت مقایسه ملاحظه شود. جدول ۱ ویژگی‌های انتخاب در دو منظومه فکری اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی را نشان می‌دهد.

جدول ۱. ویژگی‌های انتخاب در دو منظومه فکری اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی

اقتصاد اسلامی	اقتصاد متعارف	
دنیا و آخرت	دنیا	افق انتخاب
بیرونی (سعادت بر حسب نظام حکیمانه خلقت)	درونی و حضوری (تمایلات طبیعت مادی انسان)	ملاک‌های انتخاب
کمال	بیشترین منفعت	اهداف
وجود دارد در صورت انتخاب صحیح	وجود ندارد در هر صورت	کفایت منابع
مؤثر است	بی‌تأثیر است	دیگرخواهی
امکان دارد	ممکن نیست	قابلیت مقایسه
اصالت فرد و جامعه	اصالت فرد	اصالت فرد/ اصالت جامعه

۱. إن الله لم يترك شيئا من صنوف الأموال إلا وقد قسمه وأعطى كل ذي حق حقه الخاصة والعامة والفقراء والمساكين وكل صنف من صنوف الناس، فقال: لو عدل في الناس لاستغنوا، ثم قال: إن العدل أحلى من العسل ولا يعدل إلا من يحسن العدل.

منابع

۱. تفضلی، فریدون (۱۳۷۲)، تاریخ عقاید اقتصادی، تهران: نشر نی.
۲. تیلر، ریچارد. ای و سانستین، کاس. آر (۱۳۹۶)، سقلمه، ترجمه مهدی حبیب الهی، بهاره شیرزادی و کوثر ایزک شیریان، تهران: شفاف.
۳. سن، آمارتیا (۱۴۰۰)، اخلاق و اقتصاد، ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه.
۴. الصدر، السید محمدباقر (۱۴۰۸ق)، اقتصادنا، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۵. طالبی، محمدحسین (۱۳۸۶)، «منشأ و خاستگاه حق بشر»، معرفت فلسفی، ش ۴، ص ۱۹۳-۲۱۸.
۶. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۸)، تفسیر المیزان، ج ۲۰، ترجمه محمدباقر موسوی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷. الکلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۸. مطهری، مرتضی (۱۳۸۳)، انسان کامل، تهران: انتشارات صدرا.
۹. منکیو، گریگوری. ان (۱۳۹۱)، اقتصاد کلان، ترجمه حمیدرضا ارباب، تهران: نشر نی.
۱۰. میرمعزی، سیدحسین؛ مجتبی غفاری و حامد عباسی (۱۳۹۸)، «مفهوم کمیابی در اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد اسلامی»، معرفت اقتصادی، سال یازدهم، شماره اول، پیاپی ۲۱، ص ۱۵۱-۱۶۴.
۱۱. نفیسی، علیرضا (۱۴۰۰)، تلنگر در ایران: مطالعات موردی سیاست گذاری تغییر رفتار در ایران و جهان، تهران: میلکان.
۱۲. هیرشمن، آلبرت. ا. (۱۳۸۶)، سه راه آسان برای پیچیده سازی برخی مقولات گفتار اقتصادی علیه صرفه جویی، در کتاب اخلاق و اقتصاد، نوشته آلن هلمین؛ ترجمه افشین خاکباز و محمدحسین هاشمی، ویراستار حسین راغفر، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ص ۸۵-۱۰۶.
13. Akram Khan M. (1404/1984), "Islamic Economics: Nature and Need", *J. Res. Islamic Econ*", Vol. 1, No. 2, pp.51-55
14. Buchanan, James M. (1969), "Is Economics the Science of Choice?", In Frisch Streissler, G Haberler, F. Lutz, & F. Machlup (Eds) *Roads to Freedom: Essays in Honour of Friedrich A. von Hayek* (pp.47-64).

15. Chapra, Mohammad Umar (1996), "What Is Islamic Economics?", *Islamic Development Bank Prize Winners' Lecture Series*, No. 9.
16. Daoud, Adel (2009), *Robbn̄ eersus aa hhts' wwwwf saar::: absouæ and relative scarcity*, This manuscript has been prepared for AHE 2009, Department of Sociology, Gothenburg University.
17. Hanif Fadhilillah "et al"(2018), "Concept of Scarcity in the Islamic Economic Perspective", Proceedings of the 2nd International Conference Postgraduate School (ICPS 2018), Surabaya, Indonesia.
18. Mill, John Stuart (1844), "On the Definition of Political Economy; and on the Method of Investigation Proper to It", Essay V, in *Essays on Some Unsettled Questions of Political Economy*, (Vol.39), (Accessed Nov 2011).
19. Montani, Guido (1987), *scarcity*, in *The new palgrave: A dictionary of Economics*, edited by John Eatwell, Murray Milgate, and Peter Newman, vol.4, uk, Macmillan Pres, pp.253–254.
20. Samuelson, Paul A. & Nordhaus, William D. (2010), *Economics*, New York: McGraw–Hill.
21. Robbins, L. (1984), *An essay on the nature and significance of economic science*, London: THE MACMILLAN PRESS LIMITED.
22. Walras, L. (1926), *Elements of Pure Economics, or the Theory of Social Wealth*, Trans. W. Jaffé. London: George Allen & Unwin, 1954. Reprinted, Fairfield: A.M. Kelley, 1977.